

روزنامه  
مستقل  
صبح  
ایران  
**خوزستان**



**یادداشت**

پرونده خوزی‌ها برای خواننده خاص  
محسن چاوشی که ۴۲ ساله شد:

# یکپارچه آقا!

مگر این سرزمین بدون تک‌تک اقوامش، بدون تُرک، کرد، لر، عرب و... معنا و هویت دارد؟! سَر باز کردن دوباره‌ی زخمی که بر سینه‌ی سرزمین و زادگاهم، بر قلب خوزستان نشسته است باعث شد که جای جای ایران بیشتر از گذشته با این رنج و اندوه همراه شوند.



محسن چاوشی

## به داد خوزستان برسید

آب قرار زندگی بود، نه بهانه‌ی مرگ و جدایی... باور کردنی نیست که در نتیجه‌ی چندین سال سیاست‌های نادرست، نخل‌هایی که گلوله‌های صدام نتوانست خم به ابرویشان بیاورد، سوختند و افتادند. باید بازگردیم و ببینیم که چگونه این همه تصمیم اشتباه کنار هم قرار می‌گیرند تا بر لب خشک کارون تُرک بشینند.

مگر این سرزمین بدون تک‌تک اقوامش، بدون تُرک، کرد، لر، عرب و... معنا و هویت دارد؟! سَر باز کردن دوباره‌ی زخمی که بر سینه‌ی سرزمین و زادگاهم، بر قلب خوزستان نشسته است باعث شد که جای جای ایران بیشتر از گذشته با این رنج و اندوه همراه شوند. برای من شنیدن صدای حمایت تُرک و لر و کرد و فارس از خوزستان لب تشنه مرهمی بود بر زخمی که به جان داریم. هر چند همیشه هراسم از این بوده که به خاطر چهل و ظلم و اشدت‌تباهات عده‌ی قلیلی، جدایی طلبان و دشمنان این آب و خاک، از آب گل آلود ماهی بگیرند و ایران را به سمت تجزیه بپرند.

باور دارم که توده‌ی مردم و همه‌ی اقلیت‌ها دشمن این جدایی هستند. همان‌هایی که ۸ سال دست در دست هم، نگذاشتند یک وجب از این خاک کم شود، بعد از این هم نخواهند تبدیل کردن ندای لب تشنه‌های عدالت‌جو به نجوای فاسد جدایی‌طلبی، جز ظلم بیشتر به این مردم و این سرزمین نیست. باور قلیلی من این است که توده‌ی مردم ایران، جز مهر و دوستی و اتحاد، کلامی ندارند و جز عدالت، آزادی و آبادانی، سودایی را در سر نمی‌پرورند. ما دست در دست هم سرود ایران می‌خوانیم، برای مظلومیت خوزستان، سیستان و دیگر نقاط این سرزمین گریه می‌کنیم و فریاد سر می‌دهیم اما نمی‌گذاریم که حتی یک نفر از این آواز ما رویای تکه پاره شدن ایران را در سر بیوراند.

اگر مسئول دلسوزی هست که صدای ما را بشنود، از او می‌خواهم که به داد خوزستان برسد. لطفاً نگذارید زخمی بیش از این بر تن این سرزمین بشینند. ما نیازمند تصمیمات درست، عاقلانه و فوری هستیم و از وعده، رنج و فراموش شدن‌ها خسته‌ایم...



محمد مالی  
حرف اول

## یک پارچه آقا!

مستقیم و صاف بگویم که «محسن چاوشی»؛ لااقل از نظر من، آدم عجیبی نیست به هیچ وجه! یکی از ماست. حتی اگر رنج در او متولد شده باشد. حتی اگر با استودیویی از پتوی مادر ساخته به عرصه پرزرق و برق پاپ ورود کرده باشد. حتی اگر کودکی و نوجوانی نداشته باشد. حتی اگر به زور از آن پایین‌ها، جنوب ایران، جنوب مشهد و یا جنوب تهران خودش را به دندان گرفته و کشیده باشد بالا! نه من محسن چاوشی را فقط یکی از ما می‌دانم... از نسلی که وطنش را به معنای محله، کوچه، خانه اجدادی و چند نسلی، پاتوق‌های خانوادگی و محل/قرارهای معمول عاشقانه، خلوت‌های یواشکی و جاهای دنجی که یک نسل به نسل بعدی وامی‌گذارد و خیلی چیزهای دیگر که فهم و درکش مستلزم تداوم زیستی است، را ندیده! یا جنگ باعث شده که کوله‌بار بر دوش باشد و هزاران کیلومتر آن سوتر از خرمن‌شهر پایش را بگذارد روی زمین مشهد و شهرک‌های جنوبی و حاشیه‌ای جنگ‌زده نشین‌اش، که بوده و یا این که اقتضات زندگی و کوچ و مهاجرت مدرن، از باب اشتغال پدر باعث شده او با رگ و ریشه‌ای کرد از آب خوزستان بنوشد و چنان پیوندی با این زمین تفتیده و خورشید و کارون به‌پا کند که هر دم از آن بگوید و بنالد، که بوده... و یادمان نرود این خواننده لاکسرت، جوری از خوزستان گفت که هیچ کس پیش از او و هنوز هم.

انگاری محسن چاوشی وقتی نام خوزستان را زمزمه می‌کند، وقتی از جنوب و مظاهرش می‌گوید، وقتی برای جنوبی‌ها می‌خواند! با تک تک سلول‌هایش و ذرات وجودش می‌دمد و قلبش در آن لحظه و دم و آن؛ حنجره می‌شود تماماً. و من گاهی از صدای چاوش‌خوان خوزستان، بوی شرجی می‌فهمم و مزه خاک و رطوبت. مسلم است برای من؛ این چاوشی نیست که می‌خواند، بلبل خرماست با سر و گلولی سیاه و دو لکه‌ی بزرگ سفید در دو طرف سر، روی گونه‌هایش! و این که چه حادثه‌ای رخ داده تا این صدا به چنین درجه و جایگاهی دست یابد که مدعی باشیم، صدای یک خطه، یک نسل و یا یک اقلیم است را خیلی نمی‌فهمم شاید دغدغهام نباشد نیز. اما می‌فهمم که او و صدایش را می‌توانیم نماینده موسیقیایی نسل سوخته‌های بدانیم که آمیزه‌ای از حسرت‌ها و دردناست. شنیدن صدای او در حکم تخدیر یا یک کام طولانی از سیگار است و تا عمق وجودت را می‌گیرد و گوشه‌ی دلت رسوب می‌کند و هر بار دیگر دچار اندوه شدی از آن زاویه سربرمی‌آورد و می‌زند زیر آواز با صدایی خشن‌دار و معترض و تو بیش از باران اشک، دست‌هایت را مشت می‌کنی و بغض فروخورده‌ات را در پیش‌گاه روزگار به دار می‌کشی.

می‌فهمم که او و صدایش را می‌توانیم نماینده موسیقیایی نسلی بدانیم که با هیچ کس میل سخن ندارد. فریاد می‌کنند. زمزمه می‌کند یا دردی عمیق در سینه. با ابهامی همیشه در گلو. با پرسش‌هایی نپداخته در ذهن. انگاری صدایی ایستاده در چندراهی، مردد و بی‌انگیزه برای ستیزه، اما صدای بی‌صدایانی که آن قدر، قدر ندیده‌اند که با خود و جامعه قهرند و حالا یک صدای خاص، صدای آن‌ها شده و آن‌ها را از زاویه و گوشه و کناره به نقطه کانونی دایره کشانده است.

آری این امتیاز برای چاوشی محفوظ و باقی است که نجواگر نسل و طبقه و گروهی شده است دست آخر که تا پیش از او صدایی نداشتند. و به یاریشان کسی نیامد. حالا اما چاوشی با صدایش و با «حیی که عذاب است» دارد معجزه می‌کند و یک‌به‌یک زندانیان را از قفس می‌رهاند، قفل‌ها را می‌شکند و دیوارها را برمی‌دارد. همان که نهان‌خانه‌اش از رنج و اندوه بود حالا بلخند می‌آفریند و وصل!

و این رمز و راز صداسوخته‌ایست که اراده کرد تنها خواننده نباشد، چاوشی بود و اما «چاوشیست» شد. تولدت مبارک باد یک‌پارچه آقا!

## اصیل مثل درد



زینب مرزوقی

یادم نمی‌آید اولین بار چند ساله بودم که صدایش را شنیدم... آن صدای خشن‌داری که حتی به وقت شادی هم رگه‌هایی از درد دارد. حالا که فکر می‌کنم حتی یادم نمی‌آید چند ساله بودم که اولین بار صاحب تصویر آن صدا را دیدم، تصویر چشمان میهم و غم‌زده پسر کُردتبار خرمنشهری که صدایش شبیه جادو بود.

پسری که با علی ستوری صدایش را به گوش‌مان رساند و بعد کم‌کم از علی ستوری به آلبوم‌های «نفرین»، «ژاکت»، «حریص»، «یک شاخه نیلوفر»، «پرچم سفید»، «من خود آن سیزدهم»، «پاروی بی‌قایق»، «امیر بی‌گزند»، «ابراهیم» و «قمارباز» یا همان «بی‌نام» رسید. هیچ کس نمی‌داند دقیقاً در این سال‌ها روند روانه کردن آلبوم‌های محسن چاوشی به‌خاطر ممیزی‌های ارشاد چه بود و چه بر سر او گذشت، چقدر توی دلش خالی شد، چقدر راه رفت و چندبار همان‌ها را برگشت اما آن چه که به مخاطبش نشان داد چهره آرام، صبور، نجیب، متین و اصیلی بود که هر وقتی کم آورد و شایعه‌پراکنان خبر از رفتنش گفتند با آن صدای شبیه به معجزه‌اش خواند: آخه من کجا برم، همه‌جا جز این‌جا واسه من زندانه. اصالتش را به هیچ نفروخت و جوری ریشه‌های غیرتش را نشان داد که هیچ احدالناسی دیگر نتوانست او را بفریبد. هیچ‌وقت زخم ناسور وطنش؛ خوزستان را فراموش نکرد، از خوزستان خواند و از خوزستان سرود تا همه بفهمند زادگاهش مانند صدایش غمگین و افسرده است. مگر نه این است که غم از درد می‌رویوید؟

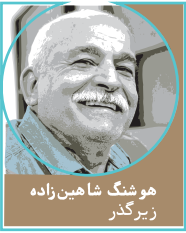
امروز اما این قمارباز بی‌نام به جز کارنامه بلند بالای موسیقیایی و صدای منحصر‌به‌فردش، اصالت و سربو بودنش در برابر شایعات و تهمت‌ها، عرفان عجین شده با کلمات و ترانه‌هایش جور دیگری خوی مسلمان‌اش را نشان داده و کنار مردمش ایستاده است. این روزها چاوشی کارنامه بیش از دو دهه‌اش را گروهی هوادارانش گذاشته و آبرو و اعتبار چند ساله‌اش را وسط میدان آورده است تا نشان دهد فاصله حرف تا عمل و برای با مردم بودن فقط یک «بسم‌الله بچه‌ها» است. هیچ کس منکر ارزش والا و عظیم آن واژه‌ها و صمیمیت‌ها در همراهی با مردم نبود اما مدت‌هاست که دیگر چاوشی به خواندن و نوشتن از مردم و برای مردم بسنده نمی‌کند و بانی کارهایی بزرگتر شده است. او با همیاری و کمک هوادارانش این بار پای کار مردم نیازمند رفته و با جمع‌آوری مبالغ مختلف گرهِ‌گشای زندانیان، بیماران و نیازمندان شده‌اند. تا جایی که کمک‌های دریافتی برای

رایبانی زندانیان محکوم به اعدام از مرز ۲۰ میلیارد تومان گذشت و تنها در سال ۹۹ توانست ۳۲۰ زندانی، رهایی ۵۰ اعدامی و هزینه درمان ۱۱۰ فرد مبتلا به بیماری‌های سخت را از طریق فراخوان‌های پیچ اینستاگرام و کانال تلگرامش جمع‌آوری کند. چند وقت پیش چاوشی در پاسخ به بی‌حرمتی همسر یکی از خوانندگان لس‌آنجلسی گفت:

از حق علی نمی‌گذرم! چاوشی در این مدت خوب نشان داد نه تنها از حق علی نگذشت بلکه مرید، روز به روز خودش را شبیه به مُرادش می‌کند و یک تنه در میان فیک سلبریتی‌های پوشالی؛ به عنوان انسانی واقعی درحال امیدبخشی، اصلاح و هدیه زندگی به هموطنانش است. تا جایی که یکی از تهیه‌کنندگان آلبوم‌های چاوشی در یک برنامه می‌گوید: چاوشی با یک وانت نیسان؛ شب‌ها کلاه به سر می‌کشد و بین محله‌ها اوراق توزیع می‌کند. دغدغه مردم را داشتن، برگرفته از همان اصالتی است که از درد زادگاهش به ارث دارد چرا که رنج انسان را صیقل می‌بخشد و رشد می‌دهد و روحش را بیش از پیش آشفته می‌کند. چاوشی ترکیب ویژه و مصداقی اصالت و دردمندی استانتش است که خودش رنج می‌کشد اما همچنان از احوال دیگران غافل نیست و در عین دردمندی درحال تیمار کردن دیگران است.

قرار بود این سطرها جور دیگری به پایان برسد، اما همین حالا که من در فکر وصف انسانیت تام و تمام این مرد هستم باز هم او واژه‌هایش را برای رنج بی‌پایان هم‌استانی‌هایش خرج کرد و از سراب آب و بی‌آبی نوشت و برای پایان بخششی به درد خوزستان، وجدان‌های در خواب مسئولان را صدا زد. او اگر چه دوباره کنار مردمش ایستاد اما باز هم اجازه نداد کسی از کلماتش سوءاستفاده کند و بر تمامیت ارضی این خاک تاکید کرد.

امروز چاوشی نه یک هنرمند و نه حتی یک بانی صرف برای کارهای خیر است. او آینه تمام‌قد انسانی است که نظر کرده خدا برای محبوبیت و خوشنامی میان مردم در این آشفته بازار جهان و دست و پا زدن آدمیان برای مشهوریت است. کسی که صدایش، کلماتش و امروز حتی زندگی روزمره‌اش را وقف مردم‌اش کرده است و این امر مقهور نیست مگر این که نظر کرده خدا باشد. درست همان‌جا که خودش با آن صدای غم‌ده‌اش برای پرسش خواند: «چاوشی خووون تو و مردم تهاتم؛ تکیه کن به قلب من، تا ابد هم‌راتم».



هوشنگ شاهین زاده  
زیرک‌کدر

# درد

روی تخت کنار پنجره نشسته‌ام سه‌شنبه بعد از ظهر ۵ مرداد ۱۴۰۰ هوای بیرون آفتابی است لباس‌های روی بند همسایه آپارتمان‌های روبرو تکان می‌خورن، ما خوزستانی‌ها عموماً شلوغ و خونگرم هستیم، حداقل موسیقی تو خونه ما حرف اول می‌زنه، توی حال بعضی از بچه‌ها برنامه مافیایا نگاه می‌کنن، صدای آهنگ خوزستان خوزستان خوزستان چاوشی از اتاق دیگه شنیده میشه...

مظلوم مظلوم مظلومی... بی یار بی یار بی یاری...

محرم سال ۱۳۶۷ برای یک دوره تخصصی مکانیک رفته بودم تبریز به من گفتن که خوزستانی‌های جنگ‌زده هیئت عزاداری دارن، شب ما هم رفتیم، از چن بچه ۵ شش ساله پرسیدم کجایی هستین؟ جواب دادن خوزستانی، کدام شهر؟ خرمنشهر، آبادان، یعنی بعد از پنج سال جنگ‌زدگی تو تبریز به دنیا آمده بودن!

بی دردا خوابیدن خوابیدن... نامردا نامردا خوابیدن خوابیدن...

۱۵ ساله از اهواز اومدیم بیرون، بیشتر وقتا به فکر مردمان خوزستانم، بعضی‌ها شب با صدای بمب‌بارون جبهه از خواب می‌پریم.

بمب‌بارون بمب‌بارون بمب‌بارون... نارنجک نارنجک نارنجک...

گرداننده بازی مافیایا می‌گه: مافیایا چشما رو باز کنن شلیک

مافیایا شهروند را می‌کشد روز می‌شود، چشما رو باز کنین، جان سخت استعلام می‌گیره!

صدایی برخاسته از نسل دل سوخته، سوخته‌ها پشت سدها، سد کنکور، سد سهمیه‌ها، سد بی‌پارتی‌ها و... صدای چاوشی ماندگار است و مرور زمان جاودانه‌اش خواهد کرد.

چهارشنبه ۶ مرداد ۱۴۰۰ / سال دوم / شماره ۱۷۵



روزنامه  
مستقل  
صبح  
ایران



یاداشت



داریوش بهارلوئی  
نیکنام

## آقای خاص موسیقی پاپ ایران

متفاوت‌ترین خواننده پاپ، کسی که استیج و صحنه بیش از همه منتظر حضورش می‌باشد. کمتر کسی به ذهنش خطور می‌کرد این خواننده جوان و جویای نام که ترانه‌ی عجیب و متفاوت «نفرین» را خواند، در آینده به یکی از مطرح‌ترین خوانندگان و یا بهتر است بگوییم، یکی از محبوبترین‌ها در میان نسل جوان و حتی فراتر تبدیل شود. وی خواننده، تهیه‌کننده موسیقی، آهنگساز، ترانه‌سرا و تنظیم‌کننده سبک پاپ و راک است. کسی که بدون حاشیه و به آرامی با کسب تجربه‌های جدید، جای خود را در موسیقی پاپ، تثبیت و ماندگار نمود. محسن چاوشی فردی که به تکرارها تن نمی‌دهد و این راز او در حرکت رو به جلو می‌باشد. در حالی که ترانه‌های عاشقانه سریال خانگی شهرزاد، دل‌نشین بینندگان بود، در آلبوم بعدی خویش مسیری کاملاً متفاوت را در پیش گرفت. آنچنان که حتی طرفداران دو آتشه خود را نیز با شنیدن تراک‌های جدید در بهت و کمی یأس فرو برد. اما این حس‌ن کار چاوشی است، تجربه‌های نو بی‌ترس از قضاوت. عدم برگزاری و حضورش در کنسرت‌های زنده موجب حواشی فراوانی از طرف دیگران برای او گشته است. حضوری کوتاه در کنسرت مهدی یراحی دیگر خواننده موفق جنوبی سر و صدای زیادی برایش به همراه داشت. طی حدود دو دهه فعالیت حرفه‌ای وی، اتهامات و شایعاتی در خصوص صداسازی و استفاده از دستگاه برای خواندن به او وارد شده است و برخی چاوشی را فاقد توانایی در اجرای زنده موسیقی می‌دانند. حتی آوازه این شایعات به آن سوی آب‌ها و لندن‌نشینان شبکه‌های ماهواره‌ای رسیده و برخی اظهارنظرهای جنجالی را رقم زده است. قضاوت حرفه‌ای در این باره را باید به موسیقی‌دانان سپرد. اما او با پخش یک کلیپ ساده از خواندنش بدون موسیقی و خارج از استودیو ضبط، به منتقدان پاسخ می‌دهد. چاوشی محبوب است و این را خوب می‌داند اما هیچ‌گاه از این ویژگی برای بازی با هوش و ذهن مخاطبان سوءاستفاده نکرده و احترامی که به شنوندگان خود می‌گذارد، محبوبیتش را دو چندان کرده است. این‌ها بخشی از ماهیت خواننده‌ای می‌باشد که فقط به عشق و دلدادگی و یا عرفان مولانا که مدتی است به سختی او را علاقمند کرده، اکتفا نکرده است. چاوشی هم‌پای جریانات اجتماعی و محرومیت مردم استانش بی‌کار ننشسته و با فریاد نام خوزستان، علاقه و پای‌بندی خود را به زادگاه و مردمی که می‌شناسد، به اثبات رسانده است. او البته تمام‌نشدنی است. در حالی که برخی سلبریتی‌های وطنی و گاه آن سمتی با هیاهو و جنجال‌های زرد، سعی در ایجاد محبوبیت و افزایش فالورهای اینستاگرامی خود می‌کردند، به‌دور از هر تبلیغ و شو با آزاد کردن زندانیان مالی و تلاش برای عفو و نجات محکومین غیر عمد از چوبه دار، نشان داد که چرا بی‌شماری، او را آقای خاص موسیقی پاپ ایران می‌نامند. محسن چاوشی فعالیتش را از سال ۱۳۸۲ آغاز کرده و طی ۱۸ سال گذشته با انتشار ۱۱ آلبوم و چند تک آهنگ، ترانه‌های خود را به بیش از ۱۲۰۰ اثر موسیقایی رسانده است. خواندن در فیلم علی سنتوری و لامپ ۱۰۰ از دیگر فعالیت‌های متفاوت این هنرمند محبوب و زاده خرمشهر می‌باشد. گوش دادن به صدای خشن‌دار و اثرگذار او یکی از لذت‌بخش‌ترین کارهایی است که می‌شود انجام داد.



مریم خزاغلی  
رویداد

## شرحی نرم بندر در صدای چاوشی

«تو هوای گرم بندر، توی بازار خرمشهر...» راوی این داستانک عاشقانه‌ی جنوبی محسن چاوشی است. با هر ارتعاش صدایش می‌شود آن هرم مردادی جاده‌ی اهواز به آبادان، آن سراب خیس وسط آسفالت را احساس کرد. می‌شود شری عرق از گردن جوان خرمشهری عاشق را از روی گردنش تا وسط جناب سینئه‌اش را با صدای چاوشی دید و درک کرد. سقف آرزوهای ساده‌ی دو جوان جنوبی برای وصل. برای در کنار یکدیگر ماندن و حتا طرح پرسش مرموزی بر این ترانه: آن ناشناس کیست که دختر با اوبی غیر از مرد جنوبی هم کلام شده. ترانه‌ای مردانه و عاشقانه که تسلیم و رضا در برابر تقدیر و در عین حال گلایه‌ی مغرورانه و دلبرانه است، به نام یار با معبود خویش! او هم‌نسل من است. یک خوزستانی غیر خوزی. اصلتش کرد است و مثل بسیاری از هموطنان به دلیل شرایط کاری پدران شاغل در شرکت نفت‌شان در خوزستان متولد شده. بیابیم او را خواننده‌ی ایران - وطنی بدانیم. خواننده‌ی که عرق ملّی دارد و وراوی نگاهش به زادگاهش خرمشهر، با تبار گردی و سکونت در کرمانشاه و مشهد و تهران، در بسیاری از برهه‌ها، صدای رسای غمگین اما کوبنده‌ی خوزستان بوده. خوزستانی که برای همه‌ی مردم ایران است. تجربه‌های محسن چاوشی در آواز بسیار متفاوت است. انتخاب ترانه‌ها از فاخرترین آثار ادبیات فارسی تا ترانه‌های ساده‌ی سراینده‌گان نوکار، همه‌شان به دلیل داشتن شاخصه‌های خاص کلمه و شیوه‌ی بیان شعری جزء انتخاب‌های وی بوده‌اند. کمتر یا تقریباً اصلاً شواقی و نمایشی از حضورش میان مردم وجود ندارد. اما آنقدر تأثیرگذار بوده که گاهی تکه‌هایی از ترانه‌هایش میان محاوره‌ها و مکالمه‌های روزانه‌ی مردم جاری و ساری شده است. «رفیق من! سنگ صبور غم‌هام، به دیدنم بیا که خیلی تنهام!»، «رفیق کجایی، دقیق کجایی؟» و... ترانه‌ی شاخص و پر سر و صدای «خوزستان، خوزستان، خوزستان» با سروده‌ای از حسین صفا، نقطه‌ی عطفی دوباره در توجه ویژه به آثار محسن نامجو شد. برای خوزستان خیلی‌ها سروده و خوانده‌اند، از نعمت آغاسی و سیاوش قمیشی و ویگن گرفته تا مهدی یراحی و بسیاری دیگر. اما همه‌ی این آوازه‌ها در مقبض یا مذلت خوزستان بوده. آن چه محسن چاوشی خوانده ولی، عرض پوشش و اظهار ادبی جانگذاز است به خاک ثروتمند و بی‌پناه پیردختر زیبا و با شکوه اما بی‌پناه و بدون حامی خوزستان. این ویژه‌گی قدرتمند صدای محزون اوست. صدایی برخاسته از نسل دل سوخته، سوخته‌ها پشت سدها، سد کنکور، سد سهمیه‌ها، سد بی‌پارتی‌ها و... صدای چاوشی ماندگار است و مرور زمان جاودانه‌اش خواهد کرد. زیرا «تنها صدا است که می‌ماند».



فرزانه حجت‌نژاد  
اندیشه

## مهد نیستی بشنوی مُسن چی می‌خونه

توی بازار خرمشهر دیدمت با...  
توی بازار خرمشهر تشنتی ظرف کنیف‌ها رو سر برادر بود. با مادر راه افتاده بودم من هم که از بازار صفا برسیم به لب شط واسه شستن ظرف‌ها. آب که نداشتم. روز چندم بود؟ دنیای کودکی فقط ترس بود و وحشت. خمپاره‌ها که شروع شد به شلیک، دراز کش شدیم همون کنار کرکه‌های آهنی.

### واسه آبروی مردمت بجنگ

بعد از خسرو شکیبایی زخم خورده‌ترین صدایی بود که شنیدم. بین همه پاپ‌های اوایل دهه هشتاد، از غیر معمولی گفتن دوستی رو چاوشی باب کرد. تابوهای روزمزه می‌کرد که قبلش بیشتتر به عرفان پهلوی می‌زد تا روابط زمینی و فیزیکی، تا شنیدن صدای ایتس ایتس ضبط ماشین تو شروع دور دور زدن با ماشین. آبرو خرید؛ آبروی ترانه و غزل و صدا رو.

### بعضی وقتم یاد جنگ

چاوشی با هر آلبوم، صدای جدیدی رو می‌کرد. تا وقتی که کلیپ زندان از تلویزیون پخش شد. خودش بود. چهره، صدا، سیاهی و بعد سفیدی. انگار استعداد هنرپیشگی هم داشته باشه، اون جوری بود.

### متصل است او، معتدل است او

تک آهنگ نبود. حتی تک آلبوم. هر آلبومش قابل شنیدن بود، شاید یکی دو تا بیشتر. تخصصی گوش می‌دیم بهش؟ نه. به مخاطب عام. با علاقه‌مندی به طیف وسیعی که همه رو چاوشی می‌تونه مجاب کنه: پاپ، راک، کلاسیک، دنس پاپ و الکترونیک.

### عمرت الهی کم نشه

این تک عبارت رو، شک ندارم از ته دل خونده، با حس کینه‌ای عمیق. برای خرمشهر حتماً. واسه ضمیر پر کشش کارون. هنوز بیست سال نیست که کارش رو با نفرین شروع کرد. رشدش سینوسی نیست. عنوان آلبوم‌هاش اینو می‌گه.

همشهریه که می‌نویسم برایش. که گوش می‌دم به اغلب آلبوم‌هاش. که زخم صدایش رو می‌فهمم حتی اگه سال تولدش من پشت نیمکت دبستان مهرگان شاگرد اول کلاس اول خانم صدیقه کلاتر بودم. همشهریه که انقد با معرفته که جنگ از ما گذشت ولی زخم جنگ از ما خرمشهری‌ها نمی‌گذره؛ هرگز، هیچوقت.



محسن چاوشی  
شوادان

## چرا برای

## محسن چاوشی

## می‌نویسم؟

بی‌هیچ اغراقی باید محسن چاوشی را به ترانه «با این که آخر خطم...» که یک بیانیه برای مردمی اعلام کردن خودش است ارجاع دهم که گفت: «با این که دورم از شهرم، با این که آخر خطم، با این که شهر ویرانه‌اس، اما عاشق شطم، خدایا من با این مردم، با این احساس همدردم، نذار با دست خالی به خرمشهر برگردم».

او دیگر چگونه بگوید که خرمشهر تا ابد خوزستان است و همه‌ی ایران جزئی از یک پیکره هستند؟


روزی که به تحریریه پیش نهاد دادم تا در سالروز تولد هنرمند خواننده‌ای که ابعاد اجتماعی قوی دارد و از ویژگی‌های یک ستاره اجتماعی هنری برخوردار است پرونده‌ای منتشر کنیم یک حس مرا به این فکر انداخت و آن این که محسن چاوشی فراتر از شهرش خرمشهر به خوزستان و البته ایران فکر می‌کند.

البته که دلم می‌خواهد از محسن چاوشی انتظار داشته باشم که با وجود دور بودنش از خرمشهر و خوزستان در این دیار مدرسه موسیقی بنیان بگذارد. اما دلم نیامد قدر و شأن او را پایین بیاورم تا در راهروهای بروکراسی اداری ضرورتی را یادآور شود. چون اگر برای برجسته‌گانی چون او فرش قرمز پهن می‌کردند امروز حتی در ده‌کوره‌های دور دست هم هنرمندان و بزرگان مشهور آن دیار خدماتی فراتر از حتی از درد مردم گفتن انجام می‌دادند.

با این که محسن چاوشی خواننده پرکاری است تاکنون حتی یک کنسرت هم برگزار نکرده است و در پیش و بعد از انتشار آثارش با حاشیه‌هایی همراه بوده است اما این مسأله در افکار عمومی موجب نشده تا خود به حاشیه رانده شود که این نشان از تأثیرگذاری او در میان مخاطبینش است.

او خواننده‌ای کنشگر و تسهیلگر است که در کارنامه خود شرکت در گلریزان‌های مختلف برای آزادی زندانیان را دارد. پس قدر چاوشی که فراتر از یک خواننده است را باید دانست. حتی اگر به تاریخ موسیقی زیر زمینی ایران هم رجوع کنیم پی خواهیم برد که آن نوع موسیقی متأثر از سه نام و هنرمند از جمله محسن یگانه، محسن چاوشی و حامد هاکان است. پس پزند چاوشی؛ اعتباری ارزشمند است.

**حرف آخر**



**محمد مالی**  
@mohammademali

محسن چاوشی راه درازی طی کرده از جنوب خرمشهر و جنوب شهرک‌های جنگ‌زده‌ها در مشهد تا جنوب تهران و خود را به دندان گرفته است تا رسیده به قله پاپ ایران و این‌ها چه اهمیت دارد وقتی او قدم در راه انسانیت نهاده. طرف مردم ایستاده. دست می‌گیرد و به فکر مردم آن سوی دیوارهاست. تولدش مبارک.

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد مالی  
مدیر هنری: فرزاد موسوی  
زیر نظر تحریریه  
انتشارات: نشر فرهنگ / اهواز



صفحه اینستاگرام: @khuzihadaily  
کانال تلگرام: @khuzihadaily  
توییتر: @khuzihadaily  
جیمیل: khuzihadaily99@gmail.com  
وبسایت: شیرین محمدیان  
مدیر اجرایی: مجتبی گهستونی  
سرویس عکس: عادل مسلمانی  
کانال ارتباطی: ۰۹۱۶۶۱۱۳۲۹۱



مطالعه و بررسی آثار محسن چاوشی از منظر اندیشه‌ورزی، حاکی از وجود یک گفت‌وگای فکری مستحکم در میان آثار وی می‌باشد. کارنامه پربار این جوان هنرمند که به تعبیر مکرر خودش هنوز در خرمشهر سیر می‌کند و آرزو دارد با دستی پر به خرمشهر برگردد نشان می‌دهد که مجموعه آثار او ضمن تکثیر، از هویت فکری خاصی پیروی می‌کند که نمی‌تواند تصادفی باشد.

بر خوراری از وجوه این عناصر گفت‌وگامانی است که خواسته یا ناخواسته وی را در زمره مکتوب جنوب قرار می‌دهد.

پُل زدن میان گذشته و حال، سنت و مدرنیته، استفاده بهینه از عناصر بومی، دستمایه قرار دادن مسائل اجتماعی از ویژگی‌های برجسته مکتب فلسفی جنوب به حساب می‌آید که در آثار هنرمندان و ادیبانی چون ناصر تقوایی، امیر نادری، ناصر عبداللهی، کیانوش عیاری، احمد محمود، سید علی صالحی، ابراهیم منصفی، هرمز علیپور و دیگران به چشم می‌خورد.

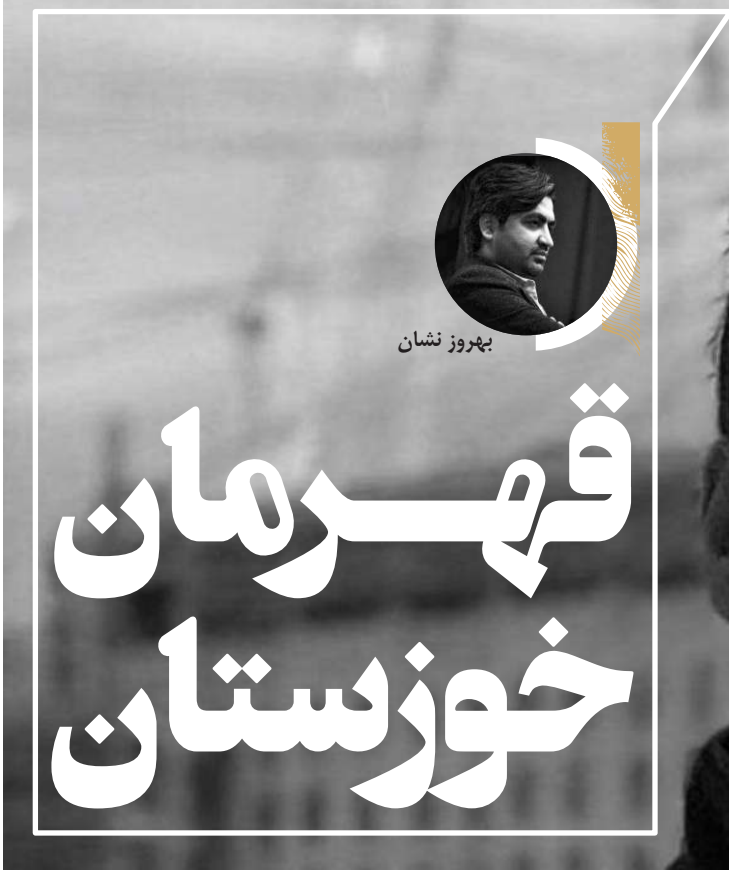
در حقیقت محسن چاوشی با تکیه بر این شالوده فکری و به‌ویژه با انتخاب هوشمندانه اشعار کلاسیک و کهن و درآمیختن با موسیقی مدرن توانست مدیوم جدیدی در اختیار مخاطب سخت‌پسند امروزی به‌ویژه نسل جدید قرار دهد و با بهره‌گیری از عنصر استمرار، ضمن بر خوراری از سادگی و بی‌آلشی مکتب جنوب، توانست موفقیت چشم‌گیری در جذب این نسل به‌دست آورد و در میان خیل عظیم خواننده‌های جدید، جای ویژه‌ای در حوزه موسیقی باز کند و از این طریق، نسل جدید را به طرز شگفت‌انگیز با خود همراه کند، نسلی که کمتر رغبتی به گذشته نشان می‌دهد و به گونه‌ای از خودبیگانگی فرهنگی مبتلا شده است.

نکته قابل تامل‌تر این که با خلق این جذابیت‌شنیداری، هنرمندان زیادی به‌صورت آشکار و پنهان تحت‌تاثیر این رویه چاوشی قرار گرفتند و از او الهام گرفتند. چاوشی با تمرکز و تاکید بر خلق آثار ارزشمند، و تکیه بر تلاش و کوشش خود، نشان داد می‌توان بدون استفاده از ابزارهایی همچون حضور در برنامه‌های تلویزیونی و رپرتاژهای دولتی و یا برنامه‌های ماهواره‌ای و شهرت‌طلبی‌هایی از این دست، هم می‌توان با ارائه آثار فاخر، در سطحی ملی و جهانی نقش‌آفرینی کرد و محبوب شد. و از این رو چاوشی روزنه روشنی در هنر ایران زمین گشوده است.

چاوشی بازتولید موسیقی و ادبیات ایران را به خوبی در دستور کار خود قرار داد که این رویه اثر (سنگ صبور) با بهره‌گیری از نوای ملکوتی و در عین حال مهجور سنتور آغاز شد که تا کنون نیز ادامه دارد، چاوشی با این خلاقیت هوشمندانه توانست تا میزان بسیار زیادی نسل جدید را با ادبیات کهن و عمیق ایرانی آشنا کند و آشتی دهد. موسیقی چاوشی با بهره‌گیری از آثار عمیق بزرگانی چون مولوی، حافظ و حسین پناهی پیش از هر چیز، دعوت به تفکر است. تاملات و تأویل‌هایی در باب هستی، چیستی، فلسفه آفرینش، امید و پویایی و خودباوری و سایر عناصری که هسته مرکزی مکتب جنوب را شکل داده است.

بر این مبنا، این جنبش هنری چاوشی را می‌توان خدمت بسیار بزرگی به فرهنگ ایرانی قلمداد کرد، ارزشمندی این خدمت زمانی خود را بیشتر نشان می‌دهد که نگاهی به آثار سطحی و سبک برخی از خوانندگان نامتعارف که تعدادشان کم نیست، بیندازیم.

چاوشی همچنین با ورود به مسائل اجتماعی از جمله واکنش نسبت به معضلات اجتماعی، تلاش برای آزادسازی زندانیان جرائم غیر عمد و اقدامات بشردوستانه‌ای از این دست، بار دیگر اهمیت رسالت اجتماعی هنرمند را احیاء نمود و نشان داد یک شخص چگونه می‌تواند در شرایط فقدان جامعه مدنی؛ کارکرد یک نهاد مدنی و یا دولتی را بر عهده بگیرد و از این حیث می‌تواند الهام‌بخش این واقعیت باشد که می‌توان با تکیه بر تلاش، خلاقیت و ایمان به یک مقوله مانند هنر، تا این حد توانمند شد.



جوان‌های خود که نیروی انسانی بسیار ارزشمندی به حساب می‌آمد از تمام شدن جنگ خوشحال بودند. رؤیای بازگشت به شهرهای ویران داشت به حقیقت بدل می‌شد که همه رویاها نابود شد و نشانه‌های بازسازی شهرهای جنگ‌زده؛ امید بسیاری را به یأس تبدیل کرد.

برای مردم جنگ‌زده؛ جنگ ادامه داشت و محسن چاوشی نیز از این قاعده مستثناء نبود. خانواده محسن به‌اجبار عدم توسعه آبادان و خرمشهر در شهرک شهید بهشتی مشهد ماندند. همچون بسیاری دیگر از خانواده‌های جنگ‌زده که آرزویشان بازگشت به این شهرها بود. مثل پدر محسن چاوشی که تا آخرین لحظات عمر آرزوی بازگشت به خرمشهر را داشت. محسن در مشهد علاقه‌اش به موسیقی را نشان داده بود اما با سفر آن‌ها به تهران موسیقی برای او جدی‌تر شده بود. او کار را ادامه داد ولی این بار نیز مجوزهای لازم جهت انتشار آلبوم سدی شد برای این جوان جنگ‌زده که فکر می‌کرد پس از جنگ همه چیز درست خواهد شد.

گرچه او با استعدادهای که داشت خیلی زود نام خود را در میان مدعیان مطرح کرد اما مدت‌ها گذشت تا بتوانند اولین آلبوم خود را منتشر کنند. مگر جوان جنگ‌زده که تمام خانه و زندگی‌اش را در خرمشهر از دست داده؛ چقدر توانایی جنگیدن دارد. با کدام سرمایه باید کار می‌کرد. مگر یعنی‌ها برای او و خانواده‌اش جز چندمتر زمین در ویرانه‌های پس از جنگ چه ارثیه‌ای گذاشته بودند. روزگاری ارزش همین زمین‌ها با زمین‌های بهترین مناطق پایتخت برابری می‌کرد و اما حالا....

محسن چاوشی بهترین سال‌های عمر را پشت سد مجوزها سپری کرد تا پس از مدت‌ها بتواند صدا و اثر خود را با کیفیت در خور شأن مخاطب ایرانی عرضه کند. به‌خاطر همین احترام به مردم و علاقه‌مندان نیز او تا حالا قید کنسرت که درآمدزایی بسیار خوبی دارد را زده است. همین روزها بود که مثل همه‌ی هم‌سن و سال‌ها و هم‌صنفی‌ها کلی پیام برای مهاجرت دریافت کرد، اما ایستاد تا در کنار مردم باشد، چرا که می‌دانست جنگ تمام نشده است. حالا تنها کافی بود تا نامش

روی یک بیلبورد باشد تا یک سریال فروشش تضمین شده باشد.

روزهایی که در اوج بود و در بلندای قله شهرت ایستاده بود می‌توانست همچون بسیاری دل به مال دنیا ببندد ترجیح داد تا در کنار مردم باشد.

محسن چاوشی این روزها دغدغه اجتماعی بسیاری دارد. او حالا برای ملت ایران جای جهان‌پهلوان تختی را گرفته است. هر کس که مشکلی دارد یا عجزی در بند دارد که دست‌اش از همه‌جا کوتاه شده است به سراغ او می‌رود تا بتواند گرهی از زندگی‌اش باز کند. محسن که مظلومانه با خانواده‌اش در آخرین لحظات جنگ تحمیلی از خرمشهر خارج شد این روزها در تلاش است که ایران را خرمشهر کند. یکه و تنها و با تکیه بر نیت برخاسته از انسانیت یا به عرصه گذاشته است و بدون هیچ چشم‌داشتی به کمک هم‌وطنان خود آمده است. با وجود محسن چاوشی این دنیا جای امن‌تری است. همچون پدر خدایا مرز و مادرش که به سلامت باشد؛ انسان بی‌ریا و سادگی است.

او حالا امید مردم خوزستان است؛ بغض فروخورده مردمی که مظلومیتشان به گوش هیچ کس و هیچ جا نمی‌رسد.

قلبش برای خوزستان می‌تپد و به‌دوراز چشم مسئولان و هیاهو به زادگاهش سفر می‌کند. هر بار که صحبت از سفر به خوزستان می‌شد با شوق و وصف‌ناپذیری می‌آمد و با هزاران آه و افسوس از شرایط خوزستان باز می‌گشت. هر چه در توان داشت برای مردم می‌گذاشت آن‌هم بدون هیچ رد یا نشانی؛ اصولاً شرایطش برای انجام فعالیت‌های بسیار اجتماعی‌اش است که من نیز از بازگو کردن آن امتناع می‌کنم. یقین دارم از همان روزی که بالای پلی رفت که روزی یعنی‌ها آن را منهدم کرده بودند تصمیم گرفت پلی باشد برای رسیدن صدای مردم خوزستان به گوش شنوایی تا بتواند به فریاد مردم این سرزمین برسد.

جنگ برای او و مردم این سرزمین تمام نشده است و حالا او نماد امید در بین جوان‌هایی است که تنها می‌خواهند از نعمت حداقل‌های زندگی چون برق و آب برخوردار باشند.

خیلی از رسیدنش نگذاشته بود که می‌خواست کارون و خرمشهر را ببیند.

وقتی به پل قدیم خرمشهر رسیدیم، لحظه‌ای گوش موبایل را دست گرفت که تصویربرداری کند اما خیلی زود پشیمان شد و آن را در جیبش گذاشت.

دوست داشت حالا که به دیدار زادگاهش آمده با چشمان خود آن را ببیند نه از پشت لنز دوربین تلفن همراه؛ از میدان که دور زدیم و زیر پل توقف کردیم، بی‌درنگ از پله‌های پل بالا رفت. حالا روی پل قدیم خرمشهر ایستاده بود و به کارون زل زده بود. دیگر کودک نبود و خیلی پیرتر از آن شده بود که به سنش می‌خورد. مردی که با صدای خود در دل‌های زیادی لرزه افکنده بود و دل بسیاری از فارسی‌زبانان را برده بود حالا در دلگیرترین غروب خرمشهر روی پل قدیم آرام ایستاده و به کارون نگاه می‌کرد. مثل این بود که سال‌هاست هیچ حرفی نزده باشد چه برسد به این که چند آلبوم در کارنامه کاری خود داشته باشد.

فقط خدا می‌داند در دل پدر او چه می‌گذشت زمانی که قبل از سقوط خرمشهر از روی همین پل داشت به شهر و کارون نگاه می‌کرد.

جنگ تحمیلی و خودخواهی خون‌خواری به اسم صدام حسین، قهرمان این روزهای ایران زمین را مجبور به ترک زادگاه و جنگ‌زدگی کرد.

خانه امن‌ترین جای دنیاست و او با به اوج رسیدن جنگ تحمیلی در آخرین لحظات مجبور شده بود با خانواده‌اش امن‌ترین جای دنیا را با تمام وسایل زندگی رها کند و جنگ‌زده شود.

مردمی که مفرح‌ترین زندگی را داشتند و نمی‌دانستند جنگ‌زدگی یعنی چه، بسیاری در همان لحظات ابتدایی، برای کمک به همنوع تمام دارایی خود را با دیگر جنگ‌زده‌ها تقسیم کرده بودند.

درست است که لقب جنگ‌زدگی با آن‌ها داده بودند اما این‌جا در شهرک شهید بهشتی مشهد تازه جنگ شروع می‌شد. بالاخره مردم ایران و خوزستان با از دست دادن بهترین